

# لزوم دگرگونی در روابط اقتصادی کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته

یوسف نراقی

روند برقراری عدالت و آزادی و صلح در جهان فرامی خوانند.» (ص ۱۹).

ما در ذیل سعی خواهیم کرد نگاهی به این گزارش بیندازیم و بعضی نکات اساسی و مهم آن را مورد بررسی قرار دهیم.

## طرح مسأله

کمیسیون برانت در بیان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، یا صنعتی و غیر صنعتی، از اصطلاح شمال - جنوب استفاده می کند. علت انتخاب این اصطلاح از طرف کمیسیون احتمالاً این است که دارای «بار سیاسی و ارزشی کمتری» است و نسبت به کشورهای در حال توسعه یا عقب مانده «اهانت آمیز نیست» (ص ۱۱). ولی باید اضافه کرد که از هر اصطلاحی یا عبارتی استفاده شود، کوچکترین تغییری در واقعیت امر به وجود نمی آید. کشورهای صنعتی جوامعی هستند ثروتمند و برخوردار از وسایل رفاهی که «بیش از ۹۰ درصد از کارخانه های صنعتی جهان» (ص ۵۶) را دارا هستند و «تردیدی وجود ندارد که رشد ایام گذشته با چپاول سخت منابع ترمیم ناپذیر و لطمه زدن به محیط زیست همراه بوده است» (ص ۵۸).

در برابر کشورهای صنعتی، کشورهای غیر صنعتی قرار دارند که نه تنها فقیر هستند بلکه «بد غذایی، بی سواد، مرض، نرخ بالای زاد و ولد، بیکاری، و درآمد کم» (ص ۸۳) از ویژگی های این جوامع است.

در حالیکه شمال، شامل اروپای شرقی «یک چهارم جمعیت و چهارینجم درآمد جهانی را در اختیار دارد، جنوب، شامل چین، که سه میلیارد یا سه چهارم جمعیت دنیا در آن زندگی می کند، تنها یک پنجم درآمد جهانی را صاحب است» (ص ۵۶).

البته واضح است که این دو نوع جوامع از ابتدا با این تفاوت های فاحش وجود نداشته اند، بلکه پدیده «توسعه نیافتگی» خود معلول «توسعه» کشورهای صنعتی بوده و دارای تاریخ معین و مشخصی است که برمی گردد به زمانیکه کشورهای اروپایی (اسپانیا، پرتغال، هلند، و سپس انگلستان و فرانسه، و بعدها

شمال - جنوب: برنامه ای برای بقا، «گزارش کمیسیون مستقل بررسی مسائل رشد و توسعه جهان» به ریاست ویلی برانت. ترجمه هرمز همایون پور. تهران. انتشارات آگاه. ۶۶۲ صفحه. ۱۳۶۴.

در دسامبر ۱۹۷۷ «کمیسیون مستقل بررسی مسائل رشد و توسعه جهان» در آلمان غربی آغاز به کار کرد. از همان ابتدا تأکید کمیسیون بر این بود که «به هیچ وجه در مذاکرات دولتها یا فعالیتهای جاری سازمانهای بین المللی دخالت نخواهد کرد» (ص ۴۲۶). ریاست این کمیسیون بر عهده ویلی برانت، صدر اعظم سابق آلمان غربی، گذاشته شد. نتیجه کار این کمیسیون در دو مجلد جداگانه تحت عنوانهای شمال - جنوب: برنامه ای برای بقا در سال ۱۹۸۰ و بحران عمومی شمال - جنوب: همکاری برای بهبود وضع جهان در سال ۱۹۸۳ رسماً به دبیر کل سازمان ملل تسلیم شد تا از طریق او برای دولتها و سازمانهای بین المللی ارسال گردد. این گزارش نه «برای کارشناسان و متخصصان امور اقتصادی و اجتماعی نگاشته شده و نه تحت تأثیر قرار دادن سیاستمداران و دولتمداران شاغل» (ص ۱۵)، بلکه آقای برانت آرزومند است که «این گزارش به دست تمام زنان و مردان آزاداندیش و مسؤول در سرتاسر جهان برسد... تا مردمان عادی را قادر سازد که با روشنی بیشتر در هم تنیدگی کارها و زندگانی روزمره خود را با امور جوامع دیگر در آن سوی جهان دریابند» (ص ۲۲). این دید کلی گزارش کمیسیون برانت است. از خصوصیات ویژه این کمیسیون، چنانکه مترجم اشاره می کند، این است که «برای نخستین بار است که می بینیم گروههایی، فارغ از بستگیهای عقیدتی و دولتی و ملی با روشن بینی و انسجام منطقی بر اهمیت بهبود وضع کشورهای عقب مانده در پیشرفت و ثبات کل جامعه انسانی پای می فشارند، و کشورهای بزرگ صنعتی را از عواقب سیاستهای خود بر حذر داشته به مشارکت در

طریق وضع اقتصادی جهان رو به بهبودی گذاشته و در نتیجه فقر و گرسنگی و دیگر مشکلات توسعه جهان سوم پایان یابد.

در پیشگفتاری که آقای برانت پس از سه سال بر گزارش دوم می نویسد، تأکید می کند که «به هنگام انتشار گزارش [اصلی] خود، ما بر این باور بودیم که ملتها باید به فوریت در جهت سازندگی و بهبود مناسبات و همکاریهای شمال - جنوب گام بردارند، چرا که بدون این کار وضع اقتصادی جهان روزبروز بدتر خواهد شد، و چه بسا که ما را به گرداب کشمکشها و فاجعه‌های سهمگین فرو کشد» (ص ۴۵۴). به همین منظور، کمیسیون «اصل منافع مشترك» (ص ۱۰۳) را کانون گفتگوهای خود قرار داد، اما سپس متوجه «برخی از کشمکشهای بالقوه و بالفعل اقتصادی... بین شمال و جنوب» (ص ۱۰۴) شد که موجب تزلزل در عقیده خود درباره «اصل منافع مشترك» گردید. گزارش سپس اضافه می کند که «منافع مشترك از لحاظ دگرگونی ساختار قدرت اقتصادی جهان نیز - که به گمان ما امری ضروری است - پایه و اساس مناسبی به شمار نمی رود چرا که «داراها» به ندرت آماده آنند که از چیرگی خود و از منافع توانایی خود چشم ببوشند، و «ندارها» را در آنها سهیم سازند» (ص ۱۰۴). به عبارت دیگر «گروههای برخوردار از مواهب به ندرت از امتیازات خود داوطلبانه در می گذرند» (ص ۴۲) که البته تاریخ نیز خلاف این اصل را به یاد ندارد.

اگر چه کمیسیون خود معترف است که «شمال و جنوب، به طور طبیعی، با یکدیگر کشمکش دارند» (ص ۱۰۴)، با وجود این، کمیسیون خوش بینانه امیدوار است که «شمال باید آماده باشد که در دگرگون ساختن وضع بازارها، که اینک شرایطی به نفع او دارند، همکاری و اشتراك مساعی کند» (ص ۱۲۰). البته منشأ این خوش بینی و خوش باوری از احساسات اومانستی نشأت می گیرد، بخصوص که کمیسیون اطمینان دارد «دنیایی که بر پایه رهیافتهای ما بنا شود، از دنیای کنونی که از جبهه بندی کشورهای گوناگون علیه یکدیگر آکنده است و تحت الشعاع بدگمانیهای بی حاصل دیرین قرار دارد، به مراتب امن تر، عادلانه تر، و پیرونق تر خواهد بود» (ص ۱۲۰). ما هم اطمینان داریم که اگر «توصیه‌های» این کمیسیون به مرحله عمل درآید جهان دیگری خواهیم داشت، ولی در کجای تاریخ چنین واقعیتی را سراغ دارید که گروهی به نفع گروه متخاصم کنار بکشد. آقای برانت پس از يك سال متوجه می شود که «گفتگوی شمال - جنوب همچنان در همان مرحله‌ای است که پیش از تشکیل کمیسیون ما گرفتارش بود» (ص ۴۶۴). اینجاست که «توصیه‌های» گزارش آدم را به یاد کتاب «اوتوپیی» توماس مور می اندازد که اگر طرحها و نظریه‌های آن اجرا می شد جامعه انسانی اکنون به کجا رسیده بود. ولی واقعیت این است که



امریکا...)) بر اثر پیشرفتهای صنعت کشتی سازی و دیگر صنایع و سیاستهای چپاولگرانه به فکر غارت کشورهای دیگر (نظیر اینکاها و آرتکها به وسیله اسپانیا، مجمع الجزایر اندونزی به وسیله پرتغال، سیلان و مالزی به وسیله هلند، هندوستان به وسیله انگلستان...) می افتند و با مکیدن ثروت ملی این کشورها، موجبات پیشرفت و توسعه خود را فراهم می آورند.

اکنون که کشورهای مستعمره و در حال توسعه به ریشه‌های فقر و بدبختی خود آگاهی یافته‌اند و خطر بالقوه‌ای برای سیستم سرمایه‌داری جهانی محسوب می شوند، کمیسیونی تشکیل می شود تا با بررسی وضع جنوب و هشدار به شمال از شدت تعارض این دو بکاهد. ولی کمیسیون چنان خوش بین و امیدوار به آینده صلح پایدار و آرامش بین المللی است که مسائل عمیق و ریشه‌ای این تعارض را نادیده می انگارد و با خوش باوری سخن از «اشترك منافع» شمال - جنوب به میان می آورد. ما قبل از پرداختن به مسائل دیگر، نظری به تعارض این دو قطب می اندازیم.

#### تعارض بین شمال و جنوب

یکی از اهداف کمیسیون از بین بردن تعارض موجود بین شمال و جنوب و سپس ایجاد صلح و امنیت جهانی است، تا از این

تا زمانیکه فقر هست و ثروت هست، و شمال و جنوب وجود دارند، تعارض بین این دو قطب نیز ناگزیر است. به عبارت دیگر، تا زمانیکه بشریت در روی زمین است، این دو مسأله و در نتیجه تعارض نیز وجود خواهد داشت، چرا که حس «بیشتر خواهی» در ذات انسان است. اما با کم کردن شکاف بین «داراها» و «ندارها» می توان از شدت این تعارض نیز کاست.

## فقر و گرسنگی

فقر و گرسنگی مهمترین مسأله کشورهای در حال توسعه است. در حدود هشتصد میلیون نفر از مردم جهان سوم در تنگدستی و درماندگی به سر می برند. ولی هیچکس قادر نیست به درستی شمار افرادی را که در جهان به گرسنگی و بدغذایی گرفتارند، معین کند. در ۴۰ درصد از کودکان ماقبل دبستان در پاره ای از کشورهای فقیر نشانه های کلینیکی بدغذایی و کم غذایی مشاهده می شود، صدها میلیون تن به دلیل بی غذایی جان می سپارند، یا رشد بدنشان لطمه می بیند (صص ۱۴۱ - ۱۴۲).

کمیسیون برانت به مسأله گرسنگی توجهی خاص مبذول داشته و آن را در اولویت برنامه کشورهای در حال توسعه قرار داده و نخستین وظیفه این کشورها را «بالا بردن سطح تولید داخلی مواد غذایی» (ص ۱۴۳) دانسته است. کمیسیون تأکید بر این دارد که «رفع نیازهای اولیه فقیرترین کشورها و مناطق را باید در اولویت کامل قرار داد» (ص ۳۹۶) و «گرسنگی انبوه و بدغذایی را باید پایان داد» (ص ۴۱۲).

البته پرواضح است که «هیچ یک از کشورهای جهان سوم به تنهایی قادر به حل مسأله گرسنگی نیست. و باید بر میزان کمکهای خارجی افزود» (ص ۳۹۷) گرچه «سنگینی بار این مسؤولیتها بر دوش رهبران جنوبی است.» (ص ۳۴)

گزارش به نکته جالب توجهی اشاره دارد، بدین معنی که فقر و تهیدستی مردم دنیا را معلول دو وضع متفاوت می داند: «(۱) در کشورهای که به سطوح کمابیش بالای درآمد رسیده اند، اما این درآمد توزیع درستی ندارد؛ (۲) در کشورهایی که سطح درآمد پایینی دارند و چیز قابلی برای توزیع وجود ندارد» (ص ۸۴). ولی گزارش در بیان علت وجودی فقر به ریشه یابی نمی پردازد، بلکه عوامل سطحی را بجای علت اصلی یادآور می شود.

کمیسیون معتقد است که «گرسنگی از سایر مسائل جدا نیست» (ص ۱۵۳) و فقط می توان با توجه به مسائل دیگر این مشکل را حل کرد. به عقیده کمیسیون با مشکل گرسنگی باید از دو جهت روبرو شد: «به عنوان بخشی از روند رشد اقتصاد داخلی، و در چارچوب رابطه ای که اقتصاد داخلی با اقتصاد بین المللی» (ص ۱۵۲) پیدا می کند. شاید کشورهای در حال توسعه با

پیگیری و تلاش فراوان بتوانند در روند رشد اقتصاد داخلی به «افزایش تولید مواد غذایی و پیشرفت کشاورزی» نائل آیند، ولی در میدان اقتصاد بین المللی، هرگز به موفقیت قطعی نخواهند رسید. چرا که شمال هرگز راضی به از دست دادن بازارهای جهانی نخواهد شد، و از این دیدگاه جنوب همیشه «موضعی ضعیف» (ص ۷۲) خواهد داشت.

به نظر اغلب صاحب نظران، تنها راهی که برای توسعه و حل مسائل عقب ماندگی هست رشد اقتصادی - تکنولوژیکی و پیشرفت صنعتی است. کمیسیون برانت نیز عقیده دارد که «پیشرفت صنعتی تنها راه دستیابی به رشد سریع است» (ص ۵۹۷). اما نحوه و روش صنعتی کردن خود مسأله بحث انگیز دیگری است.

## توسعه توسعه نیافته ها!

کمیسیون برانت پس از بحثهای فراوان و دوسال مشاوره سرانجام به این نتیجه رسیده است که «برپایی یک نظام تازه برای مناسبات اقتصادی بین المللی به نفع همه است و نیل به این هدف، بر اعتماد و امید بشریت می افزاید» (۱۲۱). در واقع ترجیح بند این گزارش و حل مسأله شمال - جنوب این است: «ایجاد دگرگونیهای اساسی در مناسبات بین المللی به ویژه مناسبات اقتصادی جهان» (صص ... ۲۶، ۵۷، ۷۹). البته این موضوعی است که جنوب نه تنها از آن استقبال می کند بلکه خوشحال و بهره مند هم خواهد شد، اما راه حل آن چندان ساده و آسان نیست. این دگرگونی از کجا باید آغاز شود، به وسیله چه نیرویی باید انجام گیرد، و تازه اگر همه این مسائل حل شد، و این تغییر و دگرگونی پدید آمد، آن «نظام نوین اقتصادی» چه ویژگیهایی خواهد داشت و خصوصیات و مشخصه آن کدامین خواهد بود. پاسخ این سؤال در گزارش نیامده است.

نه تنها در گزارش مفهوم «نظام نوین» روشن نیست، بلکه حتی تعریف دقیق و روشنی از «توسعه» نیز وجود ندارد، و گزارش از دادن تعریف بنا به دلایلی حذر می کند (ص ۴۳). اما به چند نکته اساسی و قابل توجه اشاره دارد. اول اینکه «باید از درم آمیختگی معمول مفهوم رشد (Growth) با مفهوم توسعه (Development)

دوری جست ۲» (ص ۴۳): «دوم توجه باید بر آدمها، نه نهادها و ماشین آلات متمرکز باشد»؛ سوم «هر تعریفی از رشد اگر اهمیت مشارکت زنان در فرآیند توسعه و پیامدهای این فرایند برای زنان را از نظر دور بدارد، تعریفی کامل نیست» (ص ۹۶) چرا که زنان نصف جامعه را تشکیل می دهند و کنار گذاشتن این قشر از جامعه در واقع کنار گذاشتن نصف نیروی انسانی آن جامعه محسوب می شود؛ چهارم «ما نباید تسلیم این فکر بشویم که تمامی جهان باید از روی الگوهای معمول در کشورهای پیشرفته صنعتی بازسازی شود» (ص ۴۳). نکته آخر یکی از مسائل بحث انگیز در «جامعه‌شناسی توسعه» است؛ چرا که مدتهاست این مسأله توجه دپارتمانهای جامعه‌شناسی دانشگاههای اروپا و امریکا را بخود معطوف داشته است. نظریه پردازانی نظیر ناش (Nash)، هیگن (Hagen)، روستو (Rostow)، هوزلیتز (Hoselitz) مک کله‌لاند (McClelland)، و جان کانکل (J.H. Kunkel) هر کدام به نوعی معتقدند که «توسعه» باید از کشورهای صنعتی به کشورهای غیر صنعتی تسری یابد و کشورهای توسعه نیافته، روند صنعتی شدن کشورهای توسعه یافته را در پیش گیرند. به عبارت دیگر، روند توسعه توسعه یافته‌ها باید الگوی توسعه نیافته‌ها باشد. در مقابل نظریه پردازانی نظیر گوندر فرانک (A. Gunder Frank)، پل باران (P. Baran)، دوس سانتوس (Dos Santos)، ارنستو لاکلاو (Ernesto Laclau) و هری مگ‌داف (H. Magdoff) معتقدند که با قطع روابط وابستگی، کشورهای عقب مانده شروع به توسعه خواهند کرد.

کمیسیون برانت بدرستی اظهار می دارد که «رهیافت واحد و مشترکی وجود ندارد. به تناسب تاریخ و میراث‌های فرهنگی، سنن مذهبی، منابع انسانی و معدنی، آب و هوا و شرایط جغرافیایی و الگوهای سیاسی ملی، راه‌حلهای مناسب گوناگونی وجود دارد» (ص ۴۴). واقعیت روشهای متفاوت رشد و توسعه کشورهای صنعتی، نظیر انگلستان، ژاپن، آلمان، و شوروی... مؤید نظریه این کمیسیون است.

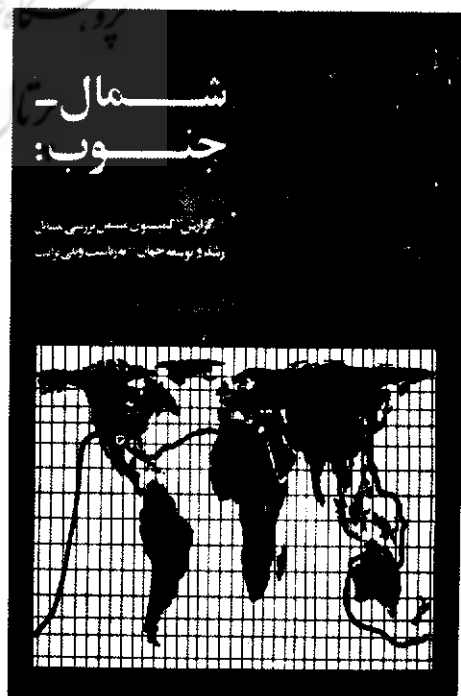
### صلح و خلع سلاح

اگر تضاد بین شمال - جنوب بر اساس «گرسنگی و سیری»، «تهیدستی و توانگری»، «فقر و ثروت» مبتنی است، تضاد بین شرق و غرب ایدئولوژیکی و بر سر رهبری جهانی است که صلح را به خطر می اندازد.

پس از فقر و گرسنگی، صلح از مسائلی است که کمیسیون برانت نسبت بدان توجهی خاص مبذول داشته است و آرزوی برانت برقراری صلح و ثبات در جهان است، که باید گفت آرزویی بس مطلوب و پسندیده است، اما چقدر امکان پذیر است خود سؤالی است دیگر.

واقعیت امر این است که تا مسابقه تسلیحاتی وجود دارد، همواره صلح و امنیت جهانی در خطر خواهد بود و «باید آگاه باشیم که خطرهای ناشی از مسابقه تسلیحاتی روز به روز زیادتیر می شود» (ص ۱۸۰). این تذکری است که از طرف کمیسیون به عموم مردم جهان داده می شود. محرك این مسابقه همانا بدگمانی شرق و غرب نسبت به یکدیگر است. گرچه مسابقه تسلیحاتی را شرق و غرب هر دو تقبیح می کنند ولی باز هر دو پیوسته بر هزینه‌های نظامی خود می افزایند.

اگر «بحران اقتصادی و اجتماعی جهان» نوشته فیدل کاسترو را بیانیه بلوک شرق در مورد جهان سوم و مسأله رشد و توسعه بدانیم، بدون شك «گزارش کمیسیون ویلی برانت» را نیز می توان بیانیه جهان غرب در باره همین مسأله محسوب داشت. نکته اصلی و جالب توجه اینجا است که هر دو گزارش از «مسابقه تسلیحاتی»



انتقاد می‌کنند و آن را مخرب جامعه بشری و خطرناکترین وسیله‌ای می‌دانند که صلح جهانی را تهدید می‌کند و دنیا را در آستانه سقوط قرار می‌دهد. هر دو گزارش تأکید دارند که اگر به جای توسعه سلاحهای مخرب امروزی «کلیه امکانات علمی و تکنولوژیک و مالی و تولیدی در خدمت آینده و سعادت بشر قرار می‌گرفت تحول عظیمی به وقوع می‌پیوست» (کاسترو، ص ۲۴) و یا «اگر تنها بخشی از نیروی انسانی، عملیات پژوهشی، و پولی که صرف جنگ افزاری می‌شود به کارهای عمرانی اختصاص می‌یافت چشم انداز آتی دنیای سوم به کلی دگرگون می‌گردید.» (برانت، ص ۱۸۰). اما علی‌رغم این اعترافها کل مخارج نظامی هم اکنون بالغ بر ۴۵۰ میلیارد دلار است. نیمی از این رقم را دو کشور اتحاد شوروی و ایالات متحده صرف می‌کنند. «در سال ۱۹۸۲، این رقم به ۶۵۰ میلیارد دلار» (ص ۴۹۵) و «در ابتدای ۱۹۸۶ به ۹۴۰ میلیارد دلار رسید، که از مجموع درآمد نیمه فقیر جامعه بشری بیشتر است». آیا مسؤولان این دو قطب هرگز به این رقمهای گزاف توجهی کرده‌اند؟ علی‌رغم اینکه اکنون سالهاست از پیمانهای سالت ۱ و ۲ می‌گذرد نه تنها کاهش در جنگ افزارهای اتمی مخرب به چشم نمی‌خورد، بلکه حتی پس از تصویب این پیمانها نیز «بیش از ۱۰۰۰ کلاهک استراتژیک هسته‌ای امریکا و شوروی آماده پرتاب به سوی هدفهای نظامی و غیر نظامی دشمن بودند» (ص ۱۸۱). غافل از اینکه جنگ افزار بیشتر بر امنیت بشر نمی‌افزاید، بلکه او را فقیرتر می‌کند.

## کشورهای در حال توسعه و کمکهای چند جانبه

کمیسیون معتقد است که گرچه مسؤلیت حل بسیاری از مشکلات و مسائل جنوب به عهده حکومتها و مردم این ناحیه است، ولی این کشورها خود به تنهایی قادر به ادامه توسعه نیستند و حتی اگر موانع بین‌المللی نیز از سر راهشان برداشته شود، باز نیازمند کمکهای چند جانبه کشورهای صنعتی هستند.

این کمکها دارای سطوح متفاوت است و در زمینه‌های گوناگون انجام می‌گیرد، از انتقال مغزهای متخصص مدیریت گرفته تا کارشناسان صنعتی و کشاورزی، و کمکهای مالی و تکنولوژیکی و حتی کمکهای غذایی. به همین سبب به بانکها و صندوقهای بین‌المللی و منابع کمک‌رسانی جهانی توصیه می‌شود که به کمکهای خود به کشورهای جنوب بیافزایند و شرایط سهل و آسانی را مقرر دارند. کمیسیون معتقد است که حتی «جهان سوم، در دهه‌های نزدیک آینده، همچنان احتیاجات مالی فراوانی

خواهد داشت... که این نیازها، بویژه زمینه‌هایی چون تولید مواد غذایی، توسعه صنعتی، رشد مواد معدنی و انرژی، حمل و نقل ارتباطات، آموزش، و بهداشت را در برمی‌گیرد» (ص ۳۲۵) اما مشکل اساسی بر سر راه این کمکها بدبینی افکار عموم است، چرا که افکار عمومی اغلب کشورهای کمک‌گیرنده بر این است که منابع کمک‌دهنده در فکر هر چه بیشتر چاپیدن منابع طبیعی و اقتصادی هستند، و افکار عمومی کشورهای کمک‌دهنده کشورهای صنعتی، غالباً نسبت به کمکهای خارجی بدگما است. به نظر مردم این کشورها برخی از کشورهای رو به رشد شرایط داخلی به شدت نابرابری دارند و معلوم نیست که کمک خارجی به آنها اساساً به دست نیازمندان و فقیران برسد. (ص ۳۳۲). حتی عده‌ای نیز بر این عقیده‌اند که کمکهای غذایی سو بسید به مواد غذایی که موجب «پایین آوردن بهای مواد غذایی [می‌شود] انگیزه‌های تولیدی را از تولیدگران محلی می‌گیرد، میزان تعهد و دلبستگی کشورها به رشد و توسعه کشاورزی، کاهش می‌دهد.» (ص ۶۰۹). با وجود این، کمیسیون عقیده دارد که «افزایش کمکهای خارجی در تسکین دردهای جانکاه دنیای رو به رشد تأثیر قاطع دارد و باید به صورت اولویتی اساسی باقی بماند» (ص ۳۳۳). ولی پس از گذشت سه سال کمیسیون دریافت است که نه تنها پیشرفتی در وضع جنوب به وجود نیامده، بلکه عوامل متعددی نیز «موجب ویرانی و نابسامانی اقتصاد جوامع رو به رشد شده است» (ص ۵۰۲). شاید بتوان افزایش بهای نفت بالا رفتن نرخ بهره، و کاهش درآمدهای صادراتی را که موجب دست دادن «در حدود ۸۵ میلیارد دلار از امکانات ارزی» (ص ۵۱۶) کشورهای در حال توسعه گردیده، از جمله این عوامل دانست.

## چند واقعیت و خلاصه گفتار

قبل از اینکه این مقال را به پایان بریم، جهت شناخت هر چه بیشتر شمال - جنوب و روابط چند جانبه آنها به یکی دو واقعیت اشاره می‌کنیم و قضاوت نهایی را به عهده خوانندگان می‌گذاریم.

۱) شرکت‌های چند ملیتی که در واقع ابزار اقتصادی - سیاسی کشورهای مادر محسوب می‌شوند، «در ورود سرمایه و تکنولوژی به جوامع رو به رشد نقشی بزرگ بازی کرده‌اند» (ص ۲۷۷). این شرکتها نه تنها در اقتصاد بین‌المللی وزنه سنگینی هستند، و «بین يك چهارم تا يك سوم از کل تولید جهانی را در دست دارند، برآستی که بازیگران اصلی عرصه اقتصاد سیاسی جهان» (ص ۲۷۷) محسوب می‌شوند.

شرکت‌های چند ملیتی علاوه بر فعالیتهای موجه اغلب به «فعالیت‌های ناموجه سیاسی و اجتماعی» (ص ۲۸۰) نیز مبادرت می‌ورزند که از جمله می‌توان «کوشش این شرکتها در براندازی حکومت آینده در شیلی، پرداختهای غیر قانونی به مقامات دولتی در نواحی گوناگون جهان، و پشتیبانی از دولتهای غیر قانونی در آفریقا...» (ص ۲۸۰)، را به عنوان مثال ذکر کرد.

۲) در دهه ۱۹۷۰ گرانی و کمبود انرژی، به ویژه نفت، نگرانیهای فراوانی را در کشورهای صنعتی غرب به وجود آورد، چرا که مصرف سرانه انرژی در این کشورها چنان بالاست که در واقع قابل مقایسه با جوامع در حال توسعه یا عقب مانده نیست. «يك امریکایی به اندازه دو آلمانی یا استرالیایی، سه ژاپنی یا سوییسی، شش یوگسلاویایی، نه مکزیکی یا کوبایی، ۱۶ چینی، ۱۹ مالزیایی، ۵۳ هندی یا اندونزیایی، ۱۰۹ سری لانکایی، ۴۳۸ ماله‌ای، و ۱۰۷۲ نهالی از منابع انرژی بازرگانی استفاده می‌کند. [به عبارت دیگر] مجموع سوختی که جهان سوم در تمام زمینه‌ها مصرف می‌کند، از نصف بنزینی که در اتومبیل‌های شمال می‌سوزد تنها کمی بیشتر است» (ص ۲۴۰).

۳) جالبتر از واقعیت فوق‌الذکر این مسأله است که «برای صادر کنندگان نفتی که مازاد سرمایه دارند، بزرگترین پرسش این است که در برابر نفت خود چه چیزی بدست می‌آورند... چرا باید نفتی را که به آسانی می‌توان در زیر زمین نگاهداشت و علاوه بر اینکه زوال‌پذیر است روز به روز بر بهایش افزوده می‌گردد، صرف خرید چیزی کرد که به حفظ ارزشش در درازمدت اطمینان کمتری وجود دارد» (ص ۲۴۲-۲۴۳).

شاید بتوان ریشه این امر را در ترس حکومت‌های کشورهای نفت خیز از «مداخله نظامی قدرتهای بزرگ» پیدا کرد. چرا که احتمالاً وقتی «این قدرتها به دلیل اختلال در جریان عرضه، منافع حیاتی خود را در تهدید ببینند چه بسا که در اقدام به چنین کاری درنگ نکنند»! (ص ۲۴۵).

گزارش کمیسیون برانت، علی‌رغم بعضی سهل انگاریها، خوش باوریها، و ویژگیهای اومانستی، بررسی جالب و جامعی در

این زمینه است که تا به حال به فارسی برگردانده شده است. گزارش به مسائل حساس و دقیق بین‌المللی پرداخته و با بیان واقعیت‌های تلخ و خطرانی که آینده جامعه بشری را تهدید می‌کند، و با توضیح اینکه «اکنون، در سر آغاز دهه ۱۹۸۰ جامعه جهانی را چنان خطرات بزرگی تهدید می‌کند که از جنگ جهانی دوم به بعد سابقه نداشته است» (ص ۳۹۹)، راه‌حلهای عملی و «توصیه‌های» مفیدی نیز چه در آخر بعضی فصلها و چه در پایان گزارش ارائه می‌دهد که اگر این توصیه‌ها در آینده عملی شوند، نه تنها تعارضهای موجود بین شمال و جنوب از بین خواهد رفت، بلکه فقر و گرسنگی، کمبود مواد غذایی، و خیلی از مشکلات دیگر حل خواهد شد. اما تا چه حد می‌توان به چنین آینده‌ای امیدوار بود، خود مسأله‌ای است.

نثر مترجم روان و ساده است، و ما مطالعه این کتاب را برای علاقمندان به مسائل بین‌المللی بویژه دانشجویان رشته‌های سیاسی، جامعه‌شناسی توسعه و تاریخ، خالی از لطف نمی‌دانیم.

۱) ژوزونه دو کاسترو در کتاب انسان گرسنه (ترجمه منیر جزینی، تهران، ۱۳۴۱) به بررسی وریشه‌یابی فقر و گرسنگی پرداخته و در قدمت تاریخچه آن، نوشته سنگ قبری را نقل می‌کند که حتی تاریخ فحطی و گرسنگی همه گیر را به دو هزار سال پیش از عصر ابراهیم (ع) نسبت می‌دهد (ص ۲۷۳).

۲) علی‌رغم تذکر صریح و روشن گزارش درباره اجتناب از درهم آمیختگی این دو مفهوم، مترجم در صفحات بعدی این نکته را فراموش میکند و Developing countries (= کشورهای در حال توسعه) را در ص ۲۰۱ و اغلب صفحات به «کشورهای رو به رشد» ترجمه می‌کند. باید توجه کرد که رشد (Growth) دارای مفهوم کمی اقتصادی تکنولوژیکی است و توسعه (Development) مفهوم کیفی - کمی اجتماعی - اقتصادی دارد.

